



جاوید رضانی

نگاهی به نمایشگاه روزبه نعمتی شریف در گالری «سو»

ترازدی وزندگی

و واقعیت….

شریف هنرمندی است نوستالژیک که عواطف لطیفی در باب پدرش دارد؛ پدر که برای کودکان کار کرد و به کودکان توجه خاصی داشت. با گوشه نگاهی، بیننده متخصص درمی‌یابد که مسیر پسر بسیار متفاوت از پدر است؛ به‌خصوص نقاشی‌های پدر ربطی به رنگ‌ها و فانتزی مجسمه‌هایش ندارد.

مجسمه بیانش با ماده کار هنرمند عجین است و این تنها تمایز پدر از پسر نبود؛ ساخت ظریف با متریال‌هایی مدرن و متفاوت در آثار پسر مشهود است و نگاهی کاملا دقیق و شاید تا حدی آکادمیک، پسر را به ساحت صنعتگر هنرمند نزدیک‌تر می‌کرد. برداخت هنرمندانه و دقیق آثار روزبه گواه قدرت به‌کارگیری ماده هماهنگ با بیان نمایش بود و در زیبایی شناسی تنوع و پیوستگی روایت هنرمند شایان تقدیر است.

استفاده از رنگ و فرم واقع‌گرایانه نیروی قدرتمندی از این ترازدی را برای بیننده ایجاد می‌کند. مخاطب در میان این الوان رنگ‌ها با دردآورترین احساسات خود

شاید خشونت وجه ترازیک زیستن را پدید می‌آورد آن‌چنان‌که می‌گویند زندگی در نمای دور ترازیک و در نمای نزدیک کم‌دی است.

در بعدازظهر تابستانی به دیدن آثار روزبه نعمتی‌شریف در گالری سو رفتم. باید اعتراف کنم کنجکاو آثار او بودم دوچندان؛ چراکه با هنر پدر زنده‌یادش هم آشنا بودم…

سسوزه نمایش خشونت بود و نام نمایش پایان نامیرا. نامیرا خشونت است از نخستین روزهای تمدن یا صحیح‌تر بگویم قبل از تمدن. خشونت همیشه هست ولی انواع آن متفاوت خواهد بود و هست؛ خشونت سازمان‌یافته، خشونت روانی، خشونت برای مهندسی جوامع، خشونت برای تثبیت قانون، خشونت برای ادامه حیات و….

حدود ۶۰ اثر مجسمه نقاشی و نقش‌برجسته در سه طبقه گالری سو به نمایش درآمده بود. منِ بیننده احساس خوبی داشتم، سرشار از حس کشف و تجربه سیرشدن چشم‌انم و قوه عقلانی من از ظرایف میان‌مانده در فرم و رنگ

۵۰ سال حیات بعد از حیات

به مناسبت پنجاهمین سالمرگ حاج حسین آقا ملک



فرهنگ امری جمعی است و دستاورد تجربه‌های زیسته یک جامعه به حساب می‌آید. بر اساس یک تجربه مشترک به ارزشمندی آن پی برده، آن را حفظ و نگهداری می‌کنند تا بتوانند پیوندی میان تجربه نسل‌های متمادی شکل بگیرد. اما نیروی محرک این فرایند، بزرگان یا فرهنگ‌روانی هستند که با نگاه خود اهمیت فرهنگ را دریافته و سعی دارند آن را حفظ و منتقل کنند. این مفاخر بنیان و حامیان خلق دستاورد‌های فرهنگی یا حافظان آن هستند؛ هم از این‌رو است که پایداری و ارتقای فرهنگ را مروهون آنان هستیم. بزرگانی که دل در

گرو فرهنگ دارند و از سر همین دغدغه‌ها، گاه با رندی و هوشمندی نیت خود را محقق می‌کنند. بزرگانی که هریک نقش سازمان‌های فرهنگی را ایفا کرده‌اند یا سازمانی را شکل داده‌اند یا نهادی را در دوره‌ای هدایت کرده‌اند، اما نمی‌توان کتمان کرد که گاه نقش این افراد بیش از سازمان‌هاست. در یک قرن گذشته تصور ما از تولیدات و رویدادهای فرهنگی با نام سازمان‌های دولتی پیوند خورده است، اما در این میان می‌توان با افرادی باورمند در عرصه فرهنگ و میراث تمدنی ایران اسلامی نیز مواجه شد که برای حفظ این میراث از جان و دل مایه می‌گذارند. یکی از این الگوهای کم‌ظنیر، حاج حسین آقا ملک، واقف و بنیان‌گذار کتابخانه و موره ملی ملک است. او در زمره نخستین‌ها و از جمله برجسته‌ترین افراد در زمینه پاسداشت میراث سترگ گذشتگان است؛ کسی که وسعت کارش به اندازه چند نهاد برآورد می‌شود؛ مردی که همه عمر و مال خویش را صرف گردآوری میراث‌های فرهنگی این دیار کرد.

چهارم مرداد امسال، مصادف است با پنجاهمین سالمرگ مرحوم حاج حسین آقا ملک. او که بعد از ۱۰۱ سال عمر پربار، نقاب در خاک کشید و اینک در سال ۱۴۰۱، صدوینجاهویکمین سال تولد اوست و آبان امسال برابر با هشتادوینجمین سال وقف کتابخانه و موزه ملی ملک.

حسین فرزند ملک‌التجار تبریزی برای نخستین بار در ۲۸سالگی به سال ۱۲۷۸ خورشیدی با نسسخه‌ای خطی مواجه و از همان زمان دلپسته نسخ خطی و آثار تاریخی- فرهنگی شد و گردآوری این‌ قبیل آثار را آغاز کرد. این آغاز حیات فرهنگی مردی است که ابتدا به تشکیل کتابخانه شخصی در مشهد اهتمام ورزید و بعد این کتابخانه را به خانه پدری‌اش در بازار بین‌الحرمین تهران منتقل کرد و سپس آن را وقف حضرت امام‌علی‌بن موسی‌الرضا(ع) و آستان مقدس رضوی برای استفاده همه مردم ایران کرد. او می‌نویسد: سعادت مردم ایران را در دو چیز دیده است؛ یکی حفظ الصحه یا سلامتی که برای آن بیمارستان می‌سازد و دوم ترقی معارف مردم و جامعه که برای آن، حاصل همه گردآوری‌ها از معارف یعنی کتب و نسخ خطی را در کتابخانه‌ای وقف مردم می‌کند تا هرکس که ساکن ایران است، به میزان نیاز و علاقه خود از آن بهره‌گیرد. اما این فصل از ساختن حاج حسین ملک به همین‌جا و کتابخانه او ختم نمی‌شود؛ حسین ملک در پی گسترش سازمان برساخته خود است. برای همین سال‌ها بعد زمینیی را در باغ ملی تهران تملک کرد و آن را وقف کتابخانه کرد تا این مجموعه به آنجا منتقل شود. در این راه او با آثار تاریخی و هنری ارزشمندی مواجه شد. مجموعه‌هایی بی‌ظنیر و جامع از سسکه‌های تاریخی ایران، تمبرهای ایران و جهان و تابلوهای نقاشی و نقایس هنری دیگر گردآوری کرد و در کنار کتابخانه، موزه‌ای برپا داشت تا در سال ۱۳۴۸ آن را نیز وقف آستان قدس رضوی کند.

این مسیر پیومده به‌وسیله حاج حسین ملک، نشان از نگاه اجتماعی و فرهنگی او دارد. او که نیش ترقی معارف جامعه است، برای آن از هر نوع خلق و امکانی بهره می‌گیرد. از کتاب به کتابخانه و از اشیا و آثار به موزه و از همنشینی این دو با هم خانه‌ای برای میراث فرهنگی جامعه ایرانی پدید می‌آورد. اما او چگونه سعادت جامعه را در ترقی معارف می‌دانست و چگونه کتابخانه و موزه می‌تواند سبب ترقی معارف شود؟ اینها همه مواردی است که می‌توان در وقت انتخاب‌ها و گردآوری‌های ملک و پس از آن در مرانامه‌اش

از زیستی ناامن و پرزرق‌وبرق امروزی آشنا می‌شود؛ ترس‌هایی که به‌طور مزمن انسان را رنج می‌دهد. به قول کریستوا موقعیت تهوع در جایگاهی مدیریت‌شده قسار گرفته و تهدید دنیای جدید مانند شمشیر دم‌وکلس حتی در کارت‌ون‌های والت‌دیسنی هم قابل‌شناسایی است. جهانی که حتی جرئت عبوس‌بودن را از ما گرفته و در تلاش از فراموش‌کردن نقش بازنده، همواره لبخند سلفی‌های خود را در سفرهای توریستی نثار دوربین می‌کنیم.

ما به زور خوشبخت شدیم، صبحانه شیک می‌خوریم، در اماکن شیک زندگی می‌کنیم، درحالی‌که زمین توسط ما در حال انهدام است… و از تمام این شیک‌بودن‌ها را در اینستاگرام گزارش می‌دهیم… ما روی استیج زندگی می‌کنیم و تنها در مقابل تعداد بینندگانمان مسئولیم… بدون دیده‌شدن در ویتترین ما بازنده هستیم.

نظم نمایشگاهی پروژه سمت‌دهنده جهانی است که در ابتدا کالا را به ویتترین آورد. امروزه تولیدکننده کالا باید در ویتترین قرار بگیرد تا هر لحظه کارگر کارخانه

گفت‌وگو

گفت‌وگو با یعقوب مشفقی فر به بهانه نمایشگاه آنلاین آثارش در گالری آرتیبیشن

آبی، رنگی بی‌آلایش و فرازمینی است

شهرزاد رویانی: آثار اخیر یعقوب مشفقی فر به راحتی دریچه‌ای به سوی وجه آکادمیک او و دریچه‌ای دیگر به سوی زادگاه و پیرامون این هنرمند به روی ما می‌کشاید. از سویی تأثیر نگارگری ایرانی را در رنگ‌های مشفقی فر می‌بینیم و از جهتی دیگر دلسته فضای آرام، ساده و زندگی باستورال آثارش می‌شویم. طبیعت و پیرامون آبی‌رنگ به همراه دیگر رنگ‌های شفاف و خالص در نقاشی‌های او تکراری مطلوب و چشم‌نواز دارد و به فضایی شاعرانه نزدیک می‌شود. در نهایت همه این ویژگی‌ها آثار یعقوب مشفقی فر را متمایز و قابل تشخیص کرده و به راحتی صفت زیبایی را به ذهن مخاطب متبادر می‌کند. این هنرمند از کودکی نقاشی را به جای نداشته‌های خود گذاشته و به این هنر پناه برده است. در نتیجه شاید امروز نیز طبیعت آبی درون نقاشی‌هایش را پناهی در مقابل زندگی ماشینی دانسته است. به‌تازگی نمایشگاهی از آثار جدید او با عنوان «آبی» برگزار شده است و به این بهانه از کودکی تا امروز و چرایی آثار آبی با او گفت‌وگو کردیم.

نام دانشگاه فرهنگیان شناخته می‌شود، در این حوزه پیشش رفتم. درس تخصصی که تدریس می‌کردم، مبانی هنر تجسمی، طراحی و نقاشی در سطوح مختلف بود و چون مدرک ممتاز خوشنویسی دارم این هنر را نیز آموزش دادم.

◆ **چرا جوب را به‌عنوان بستری برای ارائه این مجموعه آثار انتخاب کردید؟ آیا این انتخاب را همیشه داشتید یا اینکه به دلیل طبیعت‌محوربودن**

آثار مجموعه «آبی» این بستر انتخاب را داشتید؟
اکثر آثار من روی بوم است و دو اثر روی چوب بود. نقاش برخی اوقات مجبور به ترک عادت و کسب تجربه جدید می‌شود. در واقع به جایی رسیدم که متوجه شدم بافتی را که مورد نیاز اثر است باید در چوب پیدا کنم. من اگر قرار بود روی بوم نایلون بکشم تا به بافت مورد نیاز برسیم، دشوار بود و از عمر و پایداری اثر مطمئن نبودم. به‌طور کلی بوم را به‌عنوان بهترین متریال برای کار خود می‌شناسم. بعضی هنرمندان روی کاغذ و مقوا هم کار می‌کنند اما من بوم را به‌عنوان موادی با عمر بیشتر و بافت مناسب می‌شناسم.

◆ **آثار این نمایشگاه را طی چه مدت خلق کردید؟**
اکثرشان را در دو سال گذشته خلق کردم و دو اثر هم مربوط به چند سال قبل است. در حقیقت من نمی‌توانم برای هر کار زمان مشخصی را پیش‌بینی کنم. گاهی که حالم خوش باشد زمان کمتری برای خلق اثر نیاز دارم، اما با حال بد گاهی زمان زیادی برای نقاشی اثر گذاشتم و به نتیجه دلخواهم هم نرسیدم.

◆ **با وجود اینکه آثارتان نشانه‌هایی از سبک امپرسیونیسم مانند رنگ‌های خالص یا تصویر طبیعت را دارد، اما اشاره‌تان به دایره مثلث و مربع به سبزان برمی‌گردد. آیا آثار شما در مرز این دوشیوه قرار دارد؟**

بله اثر من تا حد زیادی به امپرسیونیسم نزدیک است و همان معیارها را یادآور می‌شود. اشکال هندسی مربوط به دوره‌ای از آثار من است، اما آثار اخیر نه. سزان طبیعت‌گرا و همواره فیگوراتیو هم بوده و من هم از مطالعه نقاشان غربی بی‌بهره نبودم، اما بیشترین سهم تاریخ هنر از نقاشی‌های من به نگارگری ایرانی مربوط است. وقتی شما شاهنامه بایسنقری از دوره تیموریان و شاهنامه شاه‌طهماسب صفوی از دوره صفویان و… را مطالعه کنید به منابع عظیمی از هنر دست پیدا می‌کنید که در هیچ دانشگاهی تدریس نمی‌شود. متأسفانه به نگارگری ایرانی به حد کافی پرداخته نشده

و ما به نوعی دروس عملی را نداریم. آگاهی مختصری از دانشگاه پیدا می‌شود اما باید دانش هنری با جزئیات و به صورت تکمیلی به دست هنرمند برسد.



◆ **تا چه حد در انتخاب رنگ‌ها تأثیر گرفته از نگارگری ایرانی هستید؟**
نه‌تنها در رنگ بلکه در زمینه‌های دیگر مانند ترکیب‌بندی و فضاسازی از نگارگری ایرانی تأثیر گرفته‌ام. وقتی وارد دانشگاه شدم بیش از قبل با مقوله نگارگری آشنا شدم.

◆ **چه عاملی را در توجه خود به طبیعت بکر و بومی مؤثر می‌دانید؟**

زادگاه من مرند است؛ محیطی بکر و بی‌آلایش. با اینکه ۴۳ سال از انقلاب می‌گذرد و خودم هم سال‌هاست ساکن مرند نیستم، اما هنوز هم بکر است. قطعا شما وقتی در چنین محیطی زندگی کردید دیگر نمی‌توانید غیر از این‌س فکر کنید. هر لحظه این محیط پیش چشم من است و نمی‌توانم بی‌توجه باشم. هر هنرمندی ناخودآگاه یا خودآگاه از پیرامون خود در خلق اثر بهره‌مند می‌شود. توجه من به طبیعت از نوع مقابله‌ام با زندگی ماشینی حاصل می‌شود و آنچه در مرند دیدم و در من جریان دارد.

◆ **«آبی» را به عنوان چه نمادی در طبیعت می‌شناسید که در خلق بیشتر آثارتان از این رنگ استفاده می‌کنید؟**

آبی رنگ پاکی هاست. رنگی که به انسان آرامش می‌دهد. مهم‌ترین بعد محتوا و نقاشی بر دوش رنگ است. آبی درون‌گراست. آبی رنگ بی‌آلایش و فرازمینی است. بسیار مطالعه کردم و از دنیای خیالی و مثالی می‌آید که ریشه در هنر بین‌النهرین و همچنین جهان‌بینی و هنر اسلامی هم دارد و از طرفی مکر هنر شرقی را بدون رنگ آبی می‌توان ادامه داد؟

◆ **نقاشی را از چه زمانی آغاز کردید؟**

علاقه من به نقاشی ریشه در کودکی‌ام دارد که با نقاشی جای خالی پدرم را پر می‌کردم. روزهای سخت و جهنمی را در کودکی پشت سر گذاشتم. مادر مهربانی داشتم اما نقاشی پناهگاه آن روزهای من بود. وقتی کار خلق می‌کنید چنان حسی پیدا می‌کنید که قابل وصف نیست. زمانی به کپی از نقاشی‌های دیگران می‌پرداختم. نقاشی را از سال ۱۳۵۷ شروع کردم و شعله نقاشی به مرور در من بیشتر شد. وقتی وارد دانشگاه شدم دنیای تازه‌ای را دیدم و با اصل نقاشی و خلق واقعی روبه‌رو شدم. آنجا بود که آتش نقاشی بیش از پیش در من شعله‌ور شد.

◆ **سال‌ها به تدریس مشغول بودید، بیشتر چه دروسی را تدریس کردید؟**

من قبلا معلم بودم. سال ۶۴ وارد آموزش‌وپرورش شدم. چند سال در مدارس به آموزش هنر پرداختم اما در سطح آموزش عالی از سال ۷۹ به بعد با تدریس در مراکز تربیت‌معلم تبریز که الان به

موزه جدید در سال ۱۳۷۵ به بهره‌برداری رسید. بعدها این نهاد ساختاری مستقل به خود گرفت و توسعه یافته و سعی کرد بخش‌های تخصصی لازم در حوزه کتابداری و موزه‌داری را پدید آورد. همه این‌ فرایند تکاملی حاصل ایجاد یک نگاه است. اینکه مرحوم ملک به آن نگاه اعتقاد کامل داشت

و صرفا به یک شکل آن بسنده نکرد و از این‌رو زمینه‌های توسعه اندیشه خود را فراهم آورد و به ثبات و پایداری آنها اندیشید. استقلال و زیرساخت‌های نهاد پدیده‌آمده ملک سبب شد مورد اعتماد مجموعه‌داران دیگری قرار گیرد که در این سال‌ها کتابخانه‌ها و مجموعه‌های شخصی خود را اهدا و وقف این مؤسسه کردند و این‌گونه همه علاقه‌مندان به توسعه این مجموعه یاری دادند؛ چراکه دغدغه مرحوم ملک، دغدغه پیدا و پنهان افراد بسیاری بوده است که این سرزمین و فرهنگ و تاریخش را دوست داشته و دارند و نگران داشته‌های فرهنگی آن هستند. از همین‌رو می‌توانیم حاج حسین ملک را بعد ۵۰ سال فقدان جسمانی‌اش، در حیات فرهنگی او مشاهده کنیم. ملک هنوز به ترقی معارف جامعه ایران می‌اندیشد و می‌داند که مهم‌ترین راه سعادت این جامعه، رشد علمی و فرهنگی همه آحاد آن است؛ اتفاقی که فراتر از همه دولت‌ها و برآمدن‌ها و تغییرات باید تحقق یابد و به‌طور پیوسته دنبال شود. اینکه درهای جامعه در هر دوره معنایی دارد و باید پاسخ به این رشد معارف را در هر دوره به شکلی زمانه خود داده شود. اینکه هر زمانه‌ای از دردمندان فرهنگ می‌خواهد که رندی کنند و به امتداد فرهنگ بیندیشند و هوشمندانه برای رشد و حفظ فرهنگی از هر درگاهی کاری بکنند. او در طول عمر بلند خود که در پی عرض زندگی بود، دانست که فرهنگ را امتداد گذشته به فردا می‌تواند نجات دهد و این‌گونه سعی کرد به اندازه بضاعت بلند خود، کاری بکند که اثری عمیق داشته باشد و سرفه‌ای برای بهره همگانی بگستراند.

یعنی مجموعه وقف‌نامه‌های هفت‌گانه او ردیابی کرد. حاج حسین ملک در زندگی بلند خود بحران‌های بسیاری را در جامعه ایرانی دیده است. از جنگ و آشوب تا ناامنی و فقر و ندراری و نادانی و این دغدغه که چرا چنین جامعه‌ای با این همه سرمایه و سابقه باید چنین آشفته حال باشد. او را سخت مشغول می‌کرد. اینجاست که او از خود عبور می‌کند و درد درونی و ذهنی‌اش، درد کل جامعه می‌شود. می‌خواهد و می‌کوشد تا از تمام توان خود برای پاسخ و رفع این درد بهره گیرد. معارف فرهنگی آن روز جامعه ایران چنان پراکنده بودند که به فراموشی می‌رفتند، اما باید گرد می‌آمدند و جایی برای آشنایی و عمومی‌سازی آنها فراهم می‌شد. ملک کاری کرد که همه اسلاف او یعنی بازرگانان، تجار و بازاریبان پیشین انجام می‌دادند؛ آنها که حامیان تولید و حافظان آثار علمی و فرهنگی بودند و او نیز می‌خواست همان سنت را در جامعه‌ای نو ادامه دهد. این‌گونه بود که سنت کتابخانه و نهاد نوپای موزه را در کنار هم تملک نهاد تا مکمل یکدیگر باشند.

نکته مهم این است که حیات فرهنگی حاج حسین آقا ملک با فوت او در مرداد ۱۳۵۱ خورشیدی به پایان نرسید، بلکه ادامه یافت؛ تلاومی که آن را می‌توان حاصل دو وجه دانست؛ یکی ساختاری که خود او بنیان گذاشت، در وقف‌نامه‌هایش همه فرایند کاری لازم را پیش‌بینی کرد، از اینکه یک کتابخانه و موزه نیاز به توسعه منابع دارد و برای آن راهکار پیش‌بینی کرد یا چگونه از زمین‌ها، مزارع و مغازه‌هایی که وقف این نهاد کرده باید کسب درآمد انجام شود و هزینه‌ها چگونه صرف شود. این‌گونه است که این سازمان علمی و فرهنگی به راه خود ادامه می‌دهد و برخی آرزوهای ملک سال‌ها بعد از فوت او تحقق می‌یابد. زمینی که او در باغ ملی تملک کرده بود و در زمان حیاتش به ساخت نرسید و سال‌ها باند بالگردهای وزارت امور خارجه بود، بنا بر وقف‌نامه‌ها پس از انقلاب اسلامی پس گرفته و ساخته شد. کتابخانه و